

طهران خیابان جلیل آباد جنب
حمام آقا باسی کوچه قورخانه
کهنه نمرة ۱۶



عجالتا ماهی چهار نمرة طبع و توزیع میشود

تک نمرة در طهران پنج شاهی سایر ولایات سیصد دینار

(وجه اشتراك آبرونه)

طهران ۳ تومان ولایات داخله ۳۵ قران ممالک خارجه ۲۰ فرانک

(سال نهم) ۶ جدی ۲۸ دسامبر شماره ۴۰

۳ شنبه ۲۰ صفر المظفر

قسمت جدی

بصاحب ایرانی بیچاره ایرانی جاهل ایرانی
حکما گفته اند بر جل جاهل دست یاقن دشوار بلکه
تا حدی محال است اگر بنظر دقت در این مدت ده
سال تمام نمرات جریده تنیه بنکریم خواهیم فهمید
که ما چیزی در باب یداری و هوشیاری این ملت
بدبخت فرو گذار نکرده مطالبی نمانده است که
نگفته باشیم ولی همان فرمایش حکیم است که بر جهل
جاهل دست یاقن دشوار بلکه محال است چند روز
قبل یکساعت بظهر مانده از خیابان لانه زار میکندشتم
دیدم جمعیت زیادی در یک جا جمع شده نزدیک تر
رفته به بینم چه خبر است خری را دیدم که چشمهای
او را با دستمالی بسته اند و میخواهند امتحان کنند
که آیا خر با چشم های بسته راه میرود یا نه ؟ به
پشت خر شخصی سوار شده متصل او را مهمیز میزد

دو نفر از عقب خر را شلاق میزدند و یک نفر جلو
او را گرفته میکشید چون خر زیر پای خود را نمی
دید و نمیدانست بکجا میرود ابتدا قدم از قدم بر
نمی داشت و قتی که آن خر را دیدم بر شدت غصه ام
افزوده بیخود بنا کردم بخندیدن دیدم آن حیوان
زبان بسته چون جلو پای خود را نمی بیند قدم
از قدم بر نمیدارد ولی ما ملت بدون اینکه آتیه
خوبش را فکر کرده جلو راه خود را بسنجیم بلا
اراده هر کسیکه ما را بیک سمتی دعوت نماید خواه
دوست خواه دشمن باشد کور کورانها از عقب او
براه افتاده میرویم نمیدانیم واقعا این بی حسی و
ظاهره بینی در طبیعت و خنثت ماست و یا تقصیر
رؤسا و پیشوایان ما بار آنها کریم کارا ایا کسی
پیدا شده که باین روز سیاه بختی ما ترحمی کرده
از دست ما گرفته بما کمکی نماید ای ایرانی بدبخت
باید همیشه تو تفضی صرف و آلت دست دیگران

باشی قدر سعادت و شرافت خود را ندانی با این همه
صدمات و زحمات باز عبرت نگرفته همیشه جهل بر
عقل تو غالب باشد آیا میشود کسی که خود را
انسان نامد ولی آنوقت افعال نیک و بد را از هم
تمیز ندهد مقتل گاه خود را نشناسد بدون دیده بان
و پیش قراول اردو کشتی مکرده با تفنگ جنک با
توپخانه نماید بدون صاحب منصب عالم و مهندس پهن
دشت صحرا را سنگر بندی کرده پیاده را بدم شمشیر
سوار نظام گذارده خود فرار مینماید آیا اینست
نتیجه انسانیت و مدنیت آیا اینست وظیفه ریاست
و ترتیب دفاع از مالت ؟ ؟ ؟

با کفایتی هستند از طرف حضرت سپهبد اعظم
بمدیریت کل وزارت جنگ منتخب گردیدند ما حضرت
سپهبدار اعظم را از این حسن انتخاب صمیمانه تبریک
می گوئیم

کارخانه امل اسباب

کارخانه امل اسباب برای تهیه لوازمات و مونسین
توب های شنیدر و غیره بامر سپهبدار اعظم
دایر گردید

تنبیه درخشان

امیدواریم بهمان اسم دپوشدن قناعت نشود بلکه
دولت کمک و همراهی کرده این کار خاتما را که
جناب سالار مقتدر بیک زحمت زیادی داپر کرده
اند براه افتاده مسمر ثمر و نتیجه گردد

مجروحین رباط کریم

مجروحین رباط کریم را با اقدامات مجدانه حضرت
والا شاهزاده صارم الدوله و آقای دکتر امیر خان و
چند نفر دیگر بمریض خانه احمدیه وارد
نمودند

ریاست ضرابخانه

ریاست ضرابخانه را بجناب آقای کمال الوزاره
که شخص امین متبنی است و همیشه بسرستی و راستی
خدمت کرده اند واگذار نمودند و ما این حسن
انتخاب را صمیمانه تبریک و تهنیت می گوئیم

اخطار جدی

بعد از آنکه درخواست و تملی در صورتی که سال آخر
تنبیه است هنوز از مشترکین معارف پرور ما خبری نرسیده
جز اینکه سالار همایون حاکم تربت معارف پروری
و غیرت بخرج داده بعد از دو سال گرفتن روزنامه
تازه نمره گذشته ما را با اداره فرستاده روی پاکت
نوشته اند قبول نمیشود خوب بود جناب سالار همایون

اخبار داخله

استغمای آقای مستوفی الممالک

صبح روز جمعه آقای مستوفی الممالک بحضور
اعلی حضرت اقدس شهرباری استغمای خودشان را تقدیم
داشته استغمای ایشان بموقع اجابت رسید

تعیین رئیس الوزراء

بعد از استغمای آقای مستوفی الممالک ریاست وزراء
بعهد شاهزاده فرمان فرما و آندار گردید دست خط
ملوکانه هم شرف صدور یافت

اعضاء کابینه جدید

شاهزاده فرمان فرما رئیس الوزراء و وزیر داخله

آقای سپهبدار اعظم وزیر جنگ

آقای علاء السلطنه وزیر عدلیه

آقای مشاور الممالک وزیر امور خارجه

شاهزاده صارم الدوله وزیر تجارت و فرایند عامه

شاهزاده شهاب الدوله وزیر علوم

سردار منصور وزیر پست و تلگراف

حسن انتخاب

جناب آقای وثوق السلطنه که شخص امین متبنی



آه خرم آه خرم قوت زانویم مهربان تر از پشم آخر در آرزوی گاه و جو مردی و آسوده شدی
 بدبخت من که بی پا شدم کاش دست راست تو هم زیر سر من بود منم می مردم و آقدر آرزوی نان نمی کشیدم
 و حسرت برای نان نمی خوردم تا تو بودی باز من یک امید می توانستم بدرب خانه اعیان و ادارات بروم و
 بوعده امروز و فردا خورسند شوم حالا که تو مردی دیگر کسی امیدی ندارم میروم بخانه و این ذکر را ورد
 خود می کنم تا بمریم که گفته اند آسوده خودم که خرم ندارم از گاه و جوش خبر ندارم این ختم را می گیرم
 و روزی دو هزار مرتبه میخوانم تا همه خرها بمیرند

محترق گشت و يك زمين ديگر اواخر نوامبر در بي
ترفيد منهدم شده است

کفتار ژنرال قراطاغی

ژنرال مارتی نایب قراطاغی که مدت چهارده
ماه در قشون روس خدمت می کرد هنگام
مراجعت به ستینه در رم اظهار داشته بود که روسیه
در بهار با چهار ملیون قشون تازه نفس مقام تعرضیه
احراز خواهد کرد

المانها در باغار

سالونیک - بر حسب اخبار واصله از بهترین
منابع فقط يك دسته مختصری از آلمانها که
غالب شان دسته توپخانه هستند با قشون بلغار
همراه می باشند

اقدامات دولت یونان

دولت یونان تمام سزاین یونانی را که باوگیرشان
از هزارو پانصد تن زیاد تر می باشد در کاردیف
ضبط کرده و فرمان داده است که برای حمل آذوقه
به هامپ تون زودتر بروند

غنیمت يك کشتی

کریستیانیا ۲۱ دسامبر - تحت البحری آلمانی
کشتی نروژی موسوم به کرین لندرا گرفته و به
سوینموند برده است

ورود بلغاریه یونان

آتن - ورود بلغارها بمحیت آلمانها بمقدونیه
یونان موضوع مذاکرات دیپلوماسی شده است

در مرمره

آتن - تحت البحری انگلیسی جهاز آلمانی
موسوم به پراسی و يك کشتی دیگر را در دریای
مرمره غرق کرده است

رای مجلس مبعوثان انگلیس

۲۲ دسامبر - مجلس مبعوثان بعد از يك جلسه

در دو سال قبل روز نامه را قبول نمی کردند
نه اینکه دو سال روز نامه را با مخارج پست
گرفته حالا می بینند باید دو سال پول ابونه بدهند
با کمال . . . می نویسند برای من فرستید و ما
باز هم اخطار می کنیم اگر بخواهند مشترکین
وجوه ابونه مان خود را فرستند اداره ناچار است
به ترتیب دیگر از آنها مطالبه ابونمان خود را
به نماید و این با خواطر جمع بدانند که اداره از
پول خود نخواهد گذشت



اجتاج خجسته

مورخه ۲۵ دسامبر ۱۹۱۵

بلغار و موناستیر

لندن مورخه ۱۵ دسامبر - تلگرافی که از
سالونیک بگریده نیمس رسیده می گوید این که
آلمان ها می گفتند بلغارها را از اداره کردن امور
موناستیر خارج خواهند داشت يك دعوی براساسی
بود که فقط برای رفع سوء ظن یونان اظهار میشد
لیکن حالا حقیقت معلوم شده و وزیر مختار آلمان
مقیم دربار صوفیه رسماً اعلام داشته است که
موناستیر از مستملکات حتمی بلغار می باشد و درانجا
فقط بلغارها دخالت خواهند داشت لایغر

احترق زمين

کپنهاک - از قراری که راپورت داده اند يك
زمین جدیدی در ۱۷ نوامبر نزدیک هامبورک

که تمام شب طول کشید متفقا رای دادند که موافق
تخمین سابق قشون گرفته شود

در جمع بمیدان های مغرب و المانها
وقایع نگر رویتز که درصراکز نظامی انگلیس
است راجع به قور و عدم موفقیت آلمان ها
در شمال شرقی پیرس میگویند : - این مسئله
بدیهی است که آلمان ها خیال شان این بود که افلا
برمانا همان حمله نمایند از اینرو صبح زود حمله
بتمل آوردند بدین امید که از طرف ما مقاومتی به
عمل نیاید بمجردی که ملاحظه شد گازی آید
توپخانه ما شرابدل و مواد احتراقیه بزرگ به سمت
آنها رها کرد تا ستون های دود که در عقب بود
متفرق گردد . سپس پیاده نظام آلمان حمله کرد توپخانه
باغرش های رعد آسا مشغول جنگ شد . همین که
ارجنک بر طرف شد دو چاله بزرگ نزدیک راه آهن
پیرس به ارمن تیریز مشاهده گشت که آلمان ها
در آن جای داشتند از دور آنها سبز رنگ به نظر
می آمدند . آتش تنک و توپ آنها را از میان
برداشت . بالاخره انگلیسها آن دو چاله را اشغال
کردند . وقایع نگر رویتز میگوید بمب اندازان حالا
جدیت مخصوصی بمنصه ظهور میسازند ، و مخصوصه
این قسم جنگ در نظر دشمن که قوای روحیه اش
پیوسته در تنزل میباشد خیلی غیر مطبوع است

ورود روسها بجاک بلغار

وقایع نگر دهل کراندیکل از آئین تلگرافاً
اطلاع میدهد روسها وارنارا باخک یکسان کرده وارد
شهر شدند قشون ساخلوی آجا تلفات بسیار متحمل
شد لیکن توانست بممانت بعمل آورد

در سواحل بلغار

آتن - از منابع دیپلماسی اطلاع حاصل شده است
در حالتی که اسکادرون های روسی به بمباردمان
وارنا مشغول بوده اند ۶ کشتی نقابه پر از قشون

در آن حوالی بوده است

بمباردمان وارنا
بطر و کراد - از منابع موثقه اطلاع حاصل شده
است که در ۲۱ دسامبر دو کشتی ترپیل روسی یک
ترپیل بلغاری را تا خلیج وارنا تناقب کردند
باطرهای ساحلی یلهوده شروع بشلیک نمودند در
عرض تناقب کردن ترپیل بلغاری دو کشتی طایله
عثمانی غرق و اجزایش اسیر شدند

تدبیر المانها برای حمل گم الاستیک

آلمان ها یک تدبیر بسیار کاملی برای بردن گم
الاستیک از امریکا به آلمان اندیشیده بودند تدبیر اخیر
در نیویورک بواسطه معلوم شدن مقصد ۲۵۰۰ بوند گم
الاستیک خام که در شرف حمل شدن بود کشف
گردید

آلمان ها قرار داده بودند که عمال های زنانه گم
الاستیک در بارهای شخصی خود گذارده بسمت هلند
بروند . و یکفر از عمال آلمانی در ره کلنج گم الاستیک
تهیه کرده بانها می رسانده است .
احترام کارخانه در المان

آستر دام - یک احتراق بزرگی که در کارخانهجات
قور خانه سازی مونستر واقعه در وستالی واقع شده و
صدمه بزرگ بشهر وارد آمده است ، راه آهن ها قطع
شده اند بموجب اخبار اخیره ۳۰۰ زن و ۶۰۰ نفر کارگر
مرد کشته شده اند .

رمان

نامید یافقر و پریشانی

اطاق کار رمان نویس مشهور مسیو «میلارت» Milart
عبارت از ادای بود بسیار بزرگ و دارای پنجره
های بزرگ و پرده های بلند سکوت تامی بر فضای آن

اطاق مستولی بود چون مصنف مزبور سابقاً کتابی در شرح احوال ققرای پاریس نوشته بود دوستانش در آن اطاق جمع شده از او تعریف و تمجید می نمودند در میان آن اشخاص یکی از دوستان زمان طفولیت مصنف موسوم به «ورنوه» که همیشه ایراد کبر و مشهور بجهل بود و اکنون مستخدم یکی از ادارات مهمه نظمی است با عقیده سایرین مخالفت کرده میگفت که ادبها که مصنف در کتاب خود وصف کرده است خیالی و ابداعاً کسی بدین احوال در پاریس وجود نداشته است میلار چون او را از طفولیت می شناخت ابداعاً بحرف های او گوش و اعتنائی نمی کرد ورنو بر شدت خود افزوده گفت من تمام ققرای پاریس را می شناسم و از احوالات ایشان کاملاً اطلاع دارم نمیتوانم معتقد شوم که چنین گدائی که توضیفش را در کتاب خود میکنید وجود داشته باشد

میلار با چهره گرفته و با صدائی متاثر و لرزان گفت دوست عزیز من شما اشتباه کرده اید زیرا از طفولیت شما باناز و بهمت بزرگ شده اکنون همه تامل هستید سیر هیچوقت از گرسنه با خبر نمی شود و گدائرا که من احوالش را بیاب کرده ام عیناً وجود داشته است در این وقت یکی از میان آن جمع اظهار کرده و گفت این مسئله مفید و شنیدنی است خوب است حکایت آن گدا را برای ما نقل کنید

میلار قدری تامل نموده و مانند این که می خواهد گذشته را بخاطر باورد بعد از چند دقیقه تکرار و را بحضار کرده گفت : «افسوس از زمانی که من پدر را شناختم بسیار گذشته است در آنوقت من جوانی بیش نبودم و منتهای سی سال از عمرم گذشته بود و مانند هنرمندانی که بخود اهمیت می دهند من هم تمجید و تحسین خود را از واجبات شمرده هر روز ناپین ساعت پنج و شش بعد از ظهر بخوابانها آمده که به نوشته جات خود را با ادارات جراید میدادم و خیلی نادر اتفاق می افتاد که نوشته من مورد قبول

نیفتد آن زمان مرثب ازیل (کوبین کورت) عبور می کردم و مرد فقه کمی گذشتم یکی از طارمی های آهنگین یک گدائی نصیب کرده بود که چون از دور مرا مشاهده میکرد سلام نموده کلامش را بجانب من دراز مینمود این شخصی مردی بود بلند قامت که عمرش از شصت گذشته دارای ریش و موهای سفید و صورتی لاغر و چشمانی کوچک بود در آنجا من ذکر میشویم که چون در جراید و مجلات مقالات بسیار در باب گداهای دروغی خوانده بودیم لذا این پیر مرد را ابتدا جزو آن شمردم ولی بعد از قدری تامل با خود اندیشیدم که یک شاهی دادش به یک گدای دروغی بهتر از آن است که گدای حقیقی را در احتیاج گذارم پس بدین خیال همه روزه یک شاهی در کلامش می انداختم چنان که کم کم این مبلغ جزو مخارج یومیه شده بود بقیه می که هر دفعه که جیبم خالی بود سر را پائین انداخته به جله از جلو اومی گذشتم بعد از چندی فهمیدم که پیر ابداعاً در صدد توقف یا جلب توجه من نیست از این حالت پیر متعجب شده با خود گفتم شاید از سبب سربا این انداختن و نند گذشتن من مطلع میباشد در این وقت در خورد میل شده بودی نسبت به پیر احساس نموده فهمیدم که این شخص یک گدای مصنوعی نیست بلکه شخصی است که واسطه فشار ظلم اجتماعی گدائرا پیشه خود ساخته است بعد از چندی ملتفت شدم که پیر مرد شب های یکشنبه و پنجشنبه را تعطیل مینماید این خیالات مرا بر آن داشت که با او روابط صمیمی تری پیدا نمایم

شبی که از دوندگی های بی هوته در ادارات تحریر خسته شده بودم و حالت حزین و یاس بمن روی داده بود که بسیار مستعد درک حالت پریشانی دیگران شده بودم چرت بمنزل مراجعت می کردم گدای مزبور را ملاقات نموده با او در صحبت را گشودم پس از چند کلامه سؤال و جواب پرسیدم که

آیا خبلی وقت است شما این شغل را دارید؟ پیر از حیا و بخلت بر خود لرزیده چشم مارا بسته و بعد باز نموده از من سؤال نمود که آیا شما ادیب و دبیر هستید فوراً جواب دادم بلی زمان نویسم میباشم شخص فقیر گنت من از حالت شما حدس زده بودم زیرا که این قبیل اشخاص دارای رحم و مروت اند و من از وجبات شما میبینم که بسیار از حالات و رفتار اجتماع ملول و دلگیر هستید که چرا باید در این شهر باین عظمت و این همه ثمول و ثروت فقرائی یافت شوند که از پریشانی و کرسنگی جان بپارند

من از طرز و بی-بالت او متعجب شده مدتی باو خیره خیره نگاه میکردم او هم پس از قدری سکوت گفت: گویا من بنظر شما بسیار عالم بیایم و مسلماً مرا مافوق آنچه هستم تصور می کنند در صورتی که من کارگری بودم ولی نه کارگری که فقط خود مرا آماده برای انجام امرکار فرما کرده باشم بلکه خود را حاضر نموده که صاحب هنر و اختراعی شوم و حقیقتاً انسان باشم نه حال

انگاه پرمرد شرح زندگانی خویش را بتنصیل برای من نقل نمود: من سابقاً مکایک چی و استاد ماهری بودم با وجود کار بسیار و مشقات و زحمات بیشمار نتوانستم از درجه پست خود خارج شوم گویا مانند غلامان قدیم رعایای هندوستان دست تقدیر سر نوشت مرا چنین نوشته بود که عمده بدیا آمده به همین شغل نادم مرگ زنده گانی نموده بروی گاه جان بپارم ولی باوجود این همه ممرات به بخت خود قناعت نموده بودم در ابتدا خانه واده پر جمعیتی داشتم که از تمام آنها امروز پیش از یک نوه کوچک ده ساله نهانده این طفل بسیار لاغر و نحیف منتهای و سببه مسرت قلب من بود فقط زنده گانی را برای او میخواستم و حاضر بودم که بقیه عقل و قوای

خود را نیز برای او صرف نمایم ولی افسوس که ضعف پیری بمن استیلا یافته بود و جوانان قوی بازو در طلب شغل بودند لذا کم کم کار من کمتر شد در این گیر و دار تلاش زندگانی که پنجه آهنین احتیاج هر کسی را بنگر خود انداخته بود فتح و ظفر نصیب جوانان گردیده کم کم اجرت من نقصان یافت تا اینکه بالاخره در کار خاجات برویم بسته گشت ولی برای طفل مجبور بزندگی بود تا وقتی که او بزرگ شده خود تحصیل روزی نماید باین خیال فالپت جدیدی در من پیدا شده و قوای بهیجاث آمده آنگاه بانجام آن خیال در کوچهای پاریس میکشتم تا اینکه لقمه نانی بچنک آرم ولی افسوس که تمام این زحمات من بیفایده مانده و از بدبختی طفل هم در بستر بیماری افتاد آن وقت پس از گریه و زاری طفل را بمریض خانه بردم و از این بابت قدری خواطرم تسلی یافت زیرا که در انجا جایش گرم و چندی بعد حالتش خوب خواهد شد ولی فوراً در نظرم اشکال دیگری پیش آمد دهم هرگز نمی توانم بدون بردن نقلاتی نمیتوانم از طفل دیدن نمایم و نیز بر خود نمیتوانستم هموار کنم که در برابر طفل اظهار عدم قدرت نمایم از این ملاحظیات خشم و غضب شدیدی بر من عارض گشت و در پیش خود میکفتمه این است نتیجه يك عمر پر از مشقت و حمیت این است حاصل پنجاه سال کار و خدمت که امروز قادر بخریدن دو دانه لیمو و چند دانه نقل نباشم که طفل عزیز شیرین خود را در آخرین ایام عمرش دل خوش دارم

و از طرف دیگر بمن گفته بود که ناخوشی طفل مهلك و در کار اعدام بدن نحیف طفل است بداز شنیدن این خیر معلوم است که حال من چه بود و چه میتوانستم بکنم اگر خود تنها بودم البته تاب این زندگانی پر مشقت نکرده خود را

همان پیرمرد است آن وقت معنی آخرین حرف های
پیر را فهمیدم که بی چاره فقط امیدش در زندگی به
نوه اش بوده است همین که طفل مرده یونعم خود را
هلاک کرده است چون حکایت بدانجا رسید سکوت
ناهی مجدداً فضای احاطی را فرا گرفت

تنبيه درخشان

ایا ما هم يك رمان نویسی داریم که شرح
بدبختی و فلاکت آن امخاصیکه شصت هفتاد سال
خدمت کرده و اینک مواجب و مستمیری آنها را قطع
کرده به جوانان سرواژاد داده و آن بدبخت ها را
با جمعی اهل و عیال سرگردان گذاشته اند .
کمان میزنیم امثال و روزیاد داشته باشیم اگر ورنو
منکر چنین کدائی بوده است لکن ورنوهای ما
میکویند باید پیرمرد را گشت و وجود آنها را از این
صفحه روز کار محو کرد .

اعلان

خانه جناب مشیر افخم سپهر که در کوچه
جایخانه واقع دارای بیرونی و اندرونی و سر
پوشیده و نارنجستان و سر طوپله است با چاره
داده می شود اگر کسی هم مایل بخردن
باشد قیمت عادلانه بفروش می رسد .

مدیر مسئول معتمد الادباء

مطبوعه «فرهنگ» طهران

هلاک مینمودم ولی افسوس که جانم در قبضه اقدار
خودم بست و تکلیف مرا از خود کشی منع می
نماید زیرا تا وقتی که طفل در قید حیات است
زندگانی نیز بر من واجب است و از برای حیات
و زندگی خود چاره جز کدائی نداشتم آه چه
انقلاب و اضطرابی از این خیال در من تولید شد
و بطور کونه های پژمرده زردم بسرخی خجالت
و تکین گشت !

با وجود این همه شویش قلب خود را آرام
کرده و از شرافت صرف نظر نموده دست به
تکدی دراز کردم ولی چون جمله قرارا نهداشتم
و نمیتوانستم مانند کدایان عابریں را بواسطه عبارات
حزن انگیز برقت آورم و بانها بهممانم و بگویم
« بحال يك کار گر بیچاره مضطر ترحم آورید »
لذا نادرا چند شاهی در کلاه کهنه ام می افتاد
ولی کسی آن برای من اهمیتی نداشت زیرا برای
خریدن نقلات طفل و يك لقمه نان خالی کافی بود
و من تمام ناهوارها را بر خود هموار مینمودم
بشرط آنکه لب چنده او را مشامده کنم و در وقت
رفتن بزود طفل او از من خوشحال و بگوید پدر
جان چقدر تو خوب و مهربانی »

در این وقت پیرمرد حالتش تغییر نموده با صدای
مرتش گفت امان از آن وقتی که این طفل باشد .
حالتش خیالی بد است طیب دیروز بدن گفت که ...
آن مرد جمله را تمام نکرده بود که کربیه کلوش را
گرفت و غفلتاً مرا ترك کرده دور شد در اینجا به بلار
قدری سکوت نموده گفت « من در آن وقت
مجبور مسافرتی شدم که دو ماه طول کشید و بعد از مراجعت
ابتدا بیل کولکوت شتافتم روز بعد در خرابه
خواندم که کنش پیرمردی و شب گذشته از رود خانه
سن بیرون آوردند و از توصیفات جراید دانستم که این